

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نمونه‌هایی از موارد اختلافی مثلی یا قیمی بودن کالا

عرض کردیم که مرحوم شیخ اعظم انصاری (قدس سره) می‌فرمایند سرّ اینکه باید مثلی و قیمی را تعریف کنیم این است که این عنوان در معقد اجماع واقع شده، معقد اجماع این است که «المثلي يضمن بالمثل و القيمي يضمن بالقيمة» و چون در معقد اجماع است، مواردی که اجماع بر مثلی بودنش داریم روشن است که مثلی است. مواردی که اجماع بر قیمی بودنش داریم هم روشن است که عنوان قیمی را دارد. اما موارد مشکوک و موارد اختلافی زیاد داریم. پنج مورد را ایشان به عنوان موارد اختلافی در اینجا ذکر می‌کنند؛

مورد اول: ذهب و فضه‌ای که عنوان مسکوک به سکه‌ی رایج را ندارد، شیخ طوسی در مبسوط می‌گوید عنوان قیمی را دارد [1] بقیه می‌گویند عنوان مثلی را دارد [2]. برای ذهب و فضه‌ی مسکوک یعنی آنچه عنوان سکه‌ی رایج را دارد همه عنوان مثلی قائلند، اما در ذهب و فضه‌ی غیر مسکوک اختلاف است، شیخ می‌گوید قیمی است و بقیه می‌گویند مثلی است.

مورد دوم؛ آهن و مس، شیخ طوسی در مبسوط، ابن زهره در غنیة، ابن ادریس در سرائر، می‌گویند قیمی است [3] در حالی که علامه در تحریر می‌گوید اصول و مواد اینها مثلی است، اما مصوغ از اینها قیمی است، آن مواد اصلی‌اش عنوان مثلی را دارد اما آنچه از اینها ریخته شده و ساخته شده قیمی است [4]. **مورد سوم؛** شیخ طوسی در مبسوط رطب و عنب را قیمی می‌داند و تمبر و ذییب را مثلی می‌داند [5] در حالی که مرحوم علامه فرموده «إن في الفرق إشكالا» [6] چرا ما رطب و عنب را بگوئیم قیمی است در حالی که رطب همان تمبر است و ذییب هم همان عنب است. **مورد چهارم؛** مرحوم محقق ثانی در جامع المقاصد ثوب را مثلی می‌داند [7] در حالی که مشهور فقها می‌گویند که ثوب عنوان قیمی را دارد. **مورد پنجم؛** این است که خود مشهور آمدند برای مثلی به گندم و جو مثال زدند [8] اما «لم يعلم أن المراد نوعهما أو صنفهم» آن وقت شیخ که این پنج مورد را مثال می‌زند می‌فرماید موارد عدم تحقق اجماع زیاد است، به همین دلیل ما باید به اصل مراجعه کنیم و ببینیم اصل اولی در موارد شك، که اگر يك شيئي را شك كنيم مثلي است یا قیمی، چه اقتضائی دارد؟

خلاصه دیدگاه مرحوم شیخ انصاری

پس خلاصه‌ی رأی شیخ این شد که تعریفی را که مشهور برای مثلی و قیمی کرده‌اند دچار اشکال است و سه اشکال بر تعریف وارد کرد و گفت تعاریف دیگر هم یا اعم و یا اخص از تعریف مشهور است. پس تعاریف دیگر هم در نظر مرحوم شیخ قابل قبول نیست لذا ایشان می‌خواهد بفرماید که ما نمی‌توانیم برای مثلی و قیمی تعریف درست کنیم. نتیجه‌ی فرمایش شیخ این است که ما تعریف روشن و ضابطه‌ای خاص برای اینکه يك شيئي مثلي است یا قیمی نداریم و باید به اجماع پناه ببریم. آن مواردی که

اجماع بر مثلي است فبها، مواردی که اجماع بر قيمي است فبها، موارد اختلاف را هم از راه اصل باید درست کنیم. پس هدف اصلي مرحوم شيخ این است اثبات کند که برای مثلي و قيمي يك ضابطه‌ی روشنی وجود ندارد.

دیدگاه مرحوم نائینی در مثلي یا قيمي بودن کالا

مرحوم محقق نائینی می‌فرماید ما برای مثلي يك قدر متیقّن داریم و اگر در يك موردی چهار قید در کار باشد آن شیء به طور مسلم مثلي است [9] می‌فرماید «ثم المتیقّن من المثلي بحيث لم يكن للضامن إلزام المالك بالقيمة ما كان له قیود أربعة» آن مثلي به طوری که ضامن دیگر حق نداشته باشد مالک را الزام به قیمت کند و باید همان را بدهد، آنجایی است که این قیود اربعه در آن باشد. قید اول: تساوی صفات و آثار به حسب خلقت الهی است یعنی مثلي به چیزی می‌گوئیم که به حسب طبیعی و خلقت الهیه مثل او باشد مثل حبوبات، «و أما ما كان متساوياً بحسب صناعة البشرية» اگر يك چیزی به حسب صنعت بشری، مثل این چیزهایی که امروز در کارخانه‌جات درست می‌شود، يك میلیون لباس درست می‌کنند همه مثل هم است، ایشان می‌فرماید «فهو محل خلاف» اما آنچه متیقّن است آنجایی که به حسب خلقت الهیه باشد بحثی ندارد. قید دوم: اینکه «أن لا يتغیّر بالبقاء أو بتأثیر من الهواء» با آب و هوا و باقی ماندن عوض نشود، می‌فرماید سبزیجات با ماندن در آب و هوا تغییر پیدا می‌کند، میوه‌جات هم همینطور، لذا آنهایی که این چنین هستند مثلي نیست یا لا اقل محل خلاف است، می‌فرماید «و کلّ ما یفسد من یومه» هر چیزی که امروز بماند تا فردا خراب می‌شود این محل خلاف است. پس شرط دوم برای مثلي این است که با باقی ماندن در چند روز و چند ماه و با تأثیر هوا، در آن تغییری بوجود نیاید و خراب و فاسد نشود.

قید سوم: «أن یكون مماثله كثيراً مبذولاً» مثلي آن است که مماثلش زیاد باشد، مرحوم نائینی يك حرفی دارند که جای دیگر هم بیان کردند و می‌فرمایند «ما لا یمكن ردّه عادةً لا یمكن أن یستقر فی عهدة الضامن» چیزی که عادتاً نمی‌شود رد کرد مثل يك مالی که الآن تلف شده ولي مثلش آن طرف دنیا وجود دارد که عادتاً نمی‌شود انسان آن را بیاورد و رد کند، می‌فرماید چیزی که «لا یمكن ردّه عادتاً لا یمكن أن یستقر فی عهدة الضامن». نکته: تعذر المثل در جایی است که از اول ذمه به مثل اشتغال پیدا می‌کند، می‌گوئیم بعد از اینکه اشتغال پیدا کرد، حالا «إذا تعذر لعروض عارض» این را می‌گوئیم از اول عادتاً لا یمكن ردّه، می‌گوئیم فرض کنید يك بافنده‌ای آمده دو تا فرش مثل هم بافته که یکی در اینجاست و دیگری آن طرف کره ی زمین است که عادتاً ردّش امکان ندارد، اینجا ولو مثل وجود دارد اما می‌فرماید چیزی که عادتاً ردّش امکان ندارد در ذمه استقرار پیدا نمی‌کند. قید چهارم: «أن یكون تماثل الصفات موجباً لتماثل القيمة و تقاربه» تماثل در صفات سبب تماثل در قیمت و تقارب در قیمت می‌شود، اما «لو كان شیئاً مماثلاً لشیئ آخر فی جمیع الصفات و الآثار ولكنهما متفاوتان فی القيمة جداً فهذا لیس مثلاً لذاك» می‌فرماید آنجایی که تماثل در قیمت نباشد مثل نیست ولو در جمیع آثار و خصوصیات و اینها تماثل باشد. در جمیع آثار و صفات هم تماثل باشد فایده ندارد، از ملاک‌های مثلي این است که علاوه بر تماثل در آثار و خصوصیات تماثل در قیمت هم داشته باشد.

جمع‌بندی دیدگاه فقیهان در رابطه با کالای مثلي و قيمي

فقها در رابطه با مثلي و قيمي چهار گروه‌اند؛ نخست، گروه که قدما را تشکیل می‌دهد در مقام تعریف مثلي و قيمي برآمدند و مجموعاً هشت تعریف شاید در کلمات آنها اعم از قدما و متأخرین موجود باشد، منتهی عمده تعریف‌ها در بین قدماست. دوم، مثل شيخ اعظم انصاری می‌فرماید برای مثلي و قيمي ضابطه‌ای نداریم یا باید پناه به اجماع ببریم یا پناه به اصل عملی ببریم. سوم، مثل مرحوم محقق نائینی می‌فرماید ما اگر ضابطه‌ی دقیقی هم نداریم اما قدر متیقّن دارد، قدر متیقّن از مثلي چیزی است که دارای این قیود اربعه باشد. چهارم، تقریباً مبنای متأخرین مثل امام (رضوان الله علیه) و مرحوم محقق ایروانی در حاشیه‌ی

بر مكاسب، این است كه ملاك، عرف است، اصلاً ما نمی‌آئیم ضابطه‌ای را ارائه بدهیم، چون مثلی و قیمی ضابطه بردار نیست، اگر ملاك عرف شد ممكن است همان فرق‌های چهارگانه‌ای كه قبلاً ما بین عرف و عقلاً ذكر كردیم و گفتیم عرف به اختلاف زمان‌ها تغییر پیدا می‌كند، ممكن است يك عرفی در يك زمانی يك مالی را مثلی بداند، عرف دیگر قیمی بداند، یا بالعكس؛ مثلاً در زمان گذشته عرف لباس را قیمی می‌دانسته اما الآن مثلی است. بیانی كه امام (رضوان الله علیه) دارند این است كه اشاره‌ی خوبی دارند و می‌فرمایند این تعاریفی هم كه قدما و فقها مطرح كردند بر طبق همان عرف زمان خودشان بوده، یعنی فقهای گذشته به دنبال این بودند كه در عرف زمان خودشان به چه چیزی مثلی می‌گویند؟

به چه چیزی قیمی؟ و همان را بیان كردند. این يك نکته‌ی کلیدی در بحث است كه ما نمی‌توانیم بگوئیم فقها و قدما قصد داشتند يك اصطلاح خاصی مطرح كنند، چون قبلاً هم گفتیم كه این عنوان حقیقت شرعیه یا متشرعه را ندارد و يك اصطلاح خاص عقلایی هم نیست و معنای لغوی‌اش هم مراد نیست، نتیجه این می‌شود كه تمام آنهایی كه برای مثلی و قیمی تعریفی ارائه دادند به دنبال كشف مثلی عند العرف هستند، به دنبال ملاك قیمی عند العرف هستند، اگر مشهور گفتند «ما تساوت اجزاء من حيث القيمة» اینها می‌خواهند بگویند ملاك مثلی در نزد عرف این است و الا خود فقیه بما هو فقیه اصطلاح فقهی ندارد كه بگوئیم در اصطلاح فقه این است و كاری هم به عرف نداریم و عرف هر طوری می‌خواهد معنا كند. این مطلب تقریباً مسلم است و نیازی به استدلال هم ندارد، اینطور نیست كه ما بگوئیم تعریفی كه فقها برای مثلی كردند مثل تعریفی است كه برای صلاة كردند. تعریف صلاة يك حقیقت شرعیه‌ای است كه وجود دارد، اما در باب مثلی همانی كه عند العرف است را بیان کرده‌اند. پس باید بگوئیم ملاك رجوع به عرف است و فقهای گذشته، آنچه در نزد عرف است را بیان كردند، گاهی گفتند «ما قدر بالكيل أو الوزن» گاهی گفتند «ما يجوز بيعه سلماً» گاهی گفتند «ما يجوز بيع بعضه ببعض» گاهی در تعریف بعضی از احكام را آوردند، در حالی كه آوردن احكام در باب تعاریف درست نیست. مخصوصاً با این نکته‌ای كه امام فرموده كه «والظاهر أن تعاریف أصحابنا في الاعصار التي لم تحدث فيها المعامل الحديثة» معامل یعنی كارخانه‌جات، این تعاریفی كه فقها كردند در زمان‌هایی بوده كه این معامل و كارخانه‌جات جدیدی كه امروز است نبوده، «كانت علي طبق المثليات في تلك الاعصار» مثلیات در همان زمان را بیان کرده‌اند.

ایشان می‌فرماید من گمان قوی دارم «أن الشيخ الطائفة و غيره ممن نسب إليهم تعريف المثلي بما نسب لو كانت في عصرهم هذه المعامل لعرفه بما يشمل محصولة» اینها هم تعریف می‌كردند به آنچه كه محصول اینها را هم شامل بشود، می‌فرماید اگر واقعاً در زمان شیخ طوسی هم این كارخانه‌جات بود اینها مثلی را به نحو دیگری برای ما بیان می‌كردند چون می‌فرمایند «فإنه من اوضح مصاديق المثلي» این منسوجاتی كه در كارخانه‌جات امروز است، پارچه‌ها و لباس‌ها، حتی وسائل برقی، اینها تماماً الآن مثلی هستند چون همه یكسان هستند، متقارب الأجزاء و الصفات است، تماماً این خصوصیت را دارد [10]. مرحوم خوئی (قدس سره) در مصباح الفقاهه می‌فرماید اوصاف اشیاء دو قسم است، برخی از اوصاف در قیمت و مالیت اشیاء دخالت ندارد و برخی از اوصاف در قیمت و مالیت اشیاء دخالت دارد می‌فرماید آن اوصافی كه در مالیت و قیمت اشیاء دخالت ندارد تفویض اصلاً موجب ضمان نیست چون ضمان جایی است كه يك مالی باشد، وقتی مالی و مالیتی نباشد، ضمانی در كار نیست، و اما آن اوصافی كه دخیل در مالیت است. می‌فرمایند اینها «إن كانت للموصوف افراداً متماثلة بحسب النوع أو الصنف فهو مثلي» اگر يك افرادی به حسب نوع یا به حسب صنف كه متماثل با یكدیگر باشد داشته باشند این مثلی است و بعدش هم مسئله‌ی تقارب اوصاف را مطرح می‌كنند و می‌فرمایند مثلی آنجایی است كه افراد اولاً در كار باشد، حالا اگر يك چیزی را يك كسی آمده ساخته و فرد دیگری هم برای این در عالم نیست، افراد متعدد ندارد، يك مصداق هم بیشتر ندارد، فرض كنید حالا اگر يك كسی آمد يك كتاب خطی را داشت، این كتاب خطی نسخه‌ی دومی هم ندارد، اگر دیگری این را تلف كرد این قیمی است و باید قیمتش را بپردازد.

در مثلی باید افراد متماثل باشند و مقاربه‌ی اوصاف هم باشد. اوصاف این افراد هم با یكدیگر باید نزدیک باشد، می‌فرمایند ولو به حسب دقت عقلی بین این افراد يك فرق‌هایی باشد، عقل می‌گوید بین این يك كيلو گندم اینجا با آن كيلو گندم آنجا تفاوت است؛

ممکن است این پوسته‌ی بیشتری داشته باشد و آن پوسته‌ی کمتری داشته باشد، اما عرف می‌گوید این یک کیلو با آن یک کیلو مثل هم است، چون اولاً گندم به حسب نوع افراد دارد و این افرادش هم در صفات نزدیک به هم است و عرف بین اینها فرقی نمی‌گذارد، لذا ایشان هم در نهایت مسئله‌ی مثلی را روی عرف می‌آورد، علاوه بر اینکه مسئله‌ی وجود افراد، تقارب در صفات را مطرح می‌کند، می‌فرماید این هم روی حساب نوع و عرف است و در ادامه می‌گویند مثلی و قیمی به حسب ازمنه و امکانه مختلف است، لباس در ایام گذشته از قیمیات بوده اما الآن لباس عنوان مثلی دارد [11]. پس تعاریف گذشتگان برای «کشف ما هو المعتبر عند العرف» است فردا باید این اجماعی که شیخ درست کرد را ببینیم درست است یا نه؟ آیا از نظر فقهی اگر گفتیم اجماع داریم که این مال مثلی است، حتماً باید بپذیریم؟ آیا تحقق اجماع در چنین موردی علی فرض الوصول برای ما اعتباری دارد یا نه؟ که فردا عرض می‌کنم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] . المبسوط: ج3، ص 61.

[2] . به عنوان نمونه: المحقق الحلي، شرائع الاسلام، ج3، ص 240؛ العلامة الحلي، تحرير الأحكام، ج2، ص 139؛ تذكرة الفقهاء، ج2، ص 384؛ مختلف الشيعة، ج6، ص122؛ الشهيد الاول الدروس، ج3، ص 116.

[3] . المبسوط، ج3، ص 60؛ غنية النزوع، ص 278 والسرائر، ج2، ص 480.

[4] . تحرير الأحكام، ج2، ص 139.

[5] . المبسوط، ج3، صص 99 و 100 .

[6] . مختلف الشيعة، ج6، ص 135.

[7] . جامع المقاصد، ج6، ص 250.

[8] . به عنوان نمونه: المحقق الثاني، جامع المقاصد، ج6، ص 243؛ الشهيد الثاني، الروضة البهية، ج7، ص 36 و المحقق الاردبيلي، مجمع الفائدة والبرهان، ج10، ص 522.

[9] . منية الطالب في حاشية المكاسب، ج1، صص 136 و 137.

[10] . الإمام الخميني، كتاب البيع، ج1، ص 489.

[11] . «أن اوصاف الأشياء علي قسمين ان قد يكون لها دخل في المالية وقد لا يكون لها دخل في المالية بوجه. أما القسم الثاني فهو خارج عن مركز بحثنا لعدم دخله في مالية الموصوف فلا يكون تفويته موجباً للضمان. أما القسم الأول فان كانت للموصوف أفراد متماثلة بحسب النوع أو الصنف فهو مثلي ضروراً أن أفراد الكلي مع فرض تماثلها متساوية الأقدام وتمقاربة الاوصاف من دون تفاوت بينها في نظر العرف و إن كان بينها فرق بالدقة العقلية وإن لم يكن الموصوف كذلك فهو قيمی .. ثم لا يخفي عليك أن المثلي والقيمي يختلفان بحسب الأزمنة والأمكنة فإنّ الاثواب و إن كانت من القيميات في الايام السالفة و لكنّها أصبحت من المثليات - غالباً - في العصر الحاضر» مصباح الفقاهة، ج3، ص 152.